**درس خارج اصول استاد حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر**

**14030802**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مفاد جملات خبریۀ مستعمله در مقام انشاء بود. مرحوم آخوند می‌فرمودند که جملات خبریه‌ای که در مقام انشاء استعمال می‌شوند مفاد آنها با جملات خبریه‌ای که در این مقام استعمال می‌شوند از جهت مستعمل فیه یکی است، ولی داعی‌ها با همدیگر فرق دارند. البته اینجوری که در تقریرات تصریح می‌کنند این دواعی هم مربوط به دایرۀ بیان هست و از نوع به تعبیر ما از سنخ ارادات تفهیمیه و مرادات تفهیمیه هست. اینجا یک نکته‌ای را عرض بکنم آن این است که ما مثلا در ارتباط با اینکه زید می‌خواهد غسل انجام بدهد، مثال معروف تغتسل سه جمله می‌توانیم به کار ببریم، یکی تغتسل، یکی اغتسل، یکی اطلب منک الغسل. بین این سه جمله یک تفاوت، بین مثلا اغتسل و اطلب منک الغسل این تفاوت هست که اغتسل فقط لازم نیست در موارد طلب حقیقی به کار برود، معانی مختلفی در مورد اغتسل هست، تعجیز، تسخیر آن معانی مختلفی که مرحوم آخوند مطرح کردند. طلب یکی از معانی هست که امر به غسل ناشی از او هست، بنابراین اغتسل یک مقداری معنای عام‌تری نسبت به تغتسل هست. روی همین جهت به نظر می‌رسد که اگر ما مراد تفهیمی تغتسل را در نظر بگیریم، تغتسل را باید بگوییم مراد تفهیمی‌اش اطلب منک الغسل است نه مراد تفهیمی‌اش اغتسل است. چون اغتسل الزاما دال بر طلب قلبی رضایت قلبی نیست، بلکه اغتسل مثلا طلب انشائی است، انشاء طلب که ملازمه ندارد با طلب واقعی. البته یک نکته‌ای هست بعدا عرض می‌کنم. مرحوم آقای اراکی در اصولشان می‌فرمایند که لا یبعد که همین مطلبی را که مرحوم آقای آخوند در مورد جملات خبریه‌ای که در مقام طلب به کار رفتند همین را در جملات خبریه‌ای که در مقام سایر انشائات، جملات خبریه گاهی اوقات در مقام انشاء طلبی هستند، گاهی اوقات انشاء غیر طلبی، مثل مثلا هندٌ طالقٌ، بعتُ، اشتریتُ امثال اینها. ایشان تعبیر می‌کند بعید نیست که ما همین مطلب را در آنجا هم ملتزم بشویم، عبارتشان این هست که:

«بل‏ لا يبعد دعوى‏ ذلك‏ في‏ صيغ‏ العقود و الإيقاعات الكائنة بصيغة الماضي أيضا»

البته ایشان به صیغۀ ماضی را تعبیر می‌کند به نظر می‌رسد که نیازی نیست که تعبیر بصیغة الماضی را تعبیر کنیم، صیغ عقود و ایقاعاتی که با جملۀ اسمی هم هست هندٌ طالق، انت طالق، انت حرٌّ، صیغۀ تحریر، صیغۀ طلاق امثال اینها هم همینجور هست.

«كبعت و أنكحت و نحوهما بأن يقال: إنّ المنشئ في مقام إظهار الرضى القلبي الفعلي بمفاد إحدى المعاملات كالملكيّة و الزوجيّة و نحوهما يظهر وقوع تلك المعاملة في السابق المستلزم واقعا لحصول الرضى القلبي بمفادها في الحال للدلالة على الرضى في الحال الذي هو اللازم بنحو آكد و أبلغ،»

اینجا یک نکته ابتدا یک مقدار شکلی عرض بکنم آن این است که آیا در تحقق بیع و نقل و انتقال مجرد رضای باطنی ولو آن رضای باطنی ابراز هم بشود کافی هست؟ یا باید یک انشائی که از نوع ایجاد و اعتبار هست تحقق پیدا کند؟ این را حاج آقا در بحث مطرح می‌فرمودند که در امور اعتباری مثل نقل و انتقال و امثال اینها رضایت باطنی به تنهایی کافی نیست ابرازش هم کافی نیست باید یک انشائی که از سنخ ایجاد آن شیء باشد تحقق پیدا کند، شاهد می‌آوردند که فرض کنید ما می‌دانیم که مثلا مخاطب ما اگر خانه‌اش را به قیمت ۱۰۰ برابرش کسی بخواهد بخرد راضی است ولی آیا همین رضایت باطنی ولو ابراز هم بکند، بگوید من خانه‌ام را به ۱۰۰ برابر فروش راضی هستم، حالا این خودبه‌خود از ملکش خارجی می‌شود؟ اینجوری که خارج نمی‌شود، باید بگوید من این خانه‌ام را به ۱۰۰ برابر فروختم، این را ابراز کند یعنی انشاء کند، یک نوع ایجاد آن پدیده نیاز به یک مرحلۀ ایجاد و یک مرحلۀ بالاتر از ابراز می‌خواهد. این است که فرض کنید اگر می‌خواهد طلاق تحقق پیدا کند مجرد اینکه ابراز کند من خیلی دلم می‌خواهد این زنم مطلقه باشد، من نسبت به مطلقه بودن زنم رضایت کامل دارم، این کافی است برای اینکه بگوییم زن مطلقه می‌شود؟ نه باید انشاء کند، بنابراین این تعبیری که ایشان می‌کند که چون دال بر رضایت قلبی فعلی است، رضایت قلبی فعلی کافی نیست، باید یک مقداری بالاتر آن پدیده را ایجاد کند، یک سری پدیده‌ها هست ایجادش دست انسان هست، با ابراز من، بله گاهی اوقات من ابراز رضایت را وسیلۀ ایجاد قرار می‌دهم آن یک حرف دیگر است ولی بالأخره باید آن پدیده را ایجاد کنم، این است که بهتر است اگر ما تعبیر بکنیم اینجوری تعبیر کنیم بگوییم که ببینید فرض کنید این آقا می‌گوید که زنش هند است می‌گوید هندٌ طالق، ما می‌دانیم این طرف نمی‌خواهد دروغ بگوید، در مقام شوخی هم نیست، دارد اخباری می‌دهد، اختیار طلاق هم دست این هست، شرایط مثلا چیز هم، این مجموعه قرائنی که محفوف به کلام هست صونا لکلام المتکلم عن الکذب این ظهور پیدا می‌کند در اینکه می‌خواهد با این خبر آن طلاق را محقق کند، در مقام تحقیق طلاق هست و محقق کردن طلاق هست. یعنی آن کارکردی که جملۀ خبریه دارد که کارکرد حکایی است، به جای آن کارکرد حکایی، کارکرد ایجادی به این جمله بدهد و این مانعی هم ندارد. یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، مرحوم آخوند، مرحوم آقای اراکی اینها اینجوری فرض کردند که این جملات خبریه‌ای که در مقام انشاء به کار می‌روند آکد هستند بر دلالت بر طلب، علتش این بوده کأنّ اینکه به صورت جملۀ خبریه ابراز کرده به خاطر شدت حبّش بوده، این شدت حب منشأ شده برای اینکه این بگوید این حتما در خارج واقع شده. بحث این است که آیا شدت حب به تنهایی کافی هست برای اینکه آن واقع بشود؟ حالا من خیلی هم علاقه زیاد دارم، می‌خواهم مخاطب ممتثل نباشد، عبد ممتثلی نباشد آنکه واقع نمی‌شود، حالا هر مقداری شدت حب هم داشته باشیم. یک عبد ممتثل بودن را اینجا شما باید فرض کنید. اگر بحث عبد ممتثل بودن را فرض کنید دیگر نیازی نیست که آن شدت حب را در قضیه قرار بدهید، مگر اینکه بگویید عبد ممتثل هم مراتبی دارد، یک موقعی عبدی هست که مطلق واجبات را انجام می‌دهد یک موقعی عبدی هست که واجب مهم‌ها را انجام می‌دهد. این آن مقداری که اینجا کأنّ مفروغ عنه باید بگیریم آن عبد ممتثلی که آن واجب مهم‌ها را انجام می‌دهد و امثال اینهاست، این مقدار، این مقدار ملازمه ندارد با اصل ممتثل بودن، اینکه در همۀ واجبات طرف امتثال کند. علی ای تقدیر آن نکته‌ای که این وسط هست آن این است که آیا وجدانا جملاتی که، صیغ خبریه‌ای که در مقام انشاء به کار برده می‌شود اینها را ما آکد می‌فهمیم؟ وجدانا اینجور نیست که آکد فهمیده بشود. آکد بودن هم آثاری دارد، اگر بگوییم آکد است کأنّ واجب اهم است در مسائل تزاحم این اثر دارد مطلبی که آقایان مطرح کردند. ثمره‌اش این هست که آن که با صیغۀ امر اعتبار شده اگر یکی‌شان با صیغه باشد فرض کنید می‌گوید تنقذ الغریق و صلِّ، می‌گوییم از این تنقذ الغریق فهمیده می‌شود که انقاذ غریق اهم است مثلا اینجوری. ولی نه این مطلب درست نیست، اینکه ما وجدانا درک می‌کنیم این است که اینجور نیست که فقط در موارد اهمیت این مطلب اطلاق بشود. فرض کرده مخاطب عبد ممتثل است در مورد عبد ممتثل این تعبیر را کرده. اینجا یکی دو تا نکته را من عرض کنم، یکی اینکه در تبیین حقیقت این جملات خبریه‌ای که در مقام انشاء به کار می‌روند چند گونه می‌شود تبیین کرد، یک گونه این است که بگوییم اینجا مخاطب ممتثل فرض شده، در مورد مخاطب ممتثل گفته تعید. یک جور دیگر این هست که جملۀ شرطیه است، در جواب ان کنت عبدا ممتثلا تعید. یک جور دیگر این هست که مجازا تعید به جای اعد به کار رفته. البته اعدی که این انشاء طلب ناشی از طلب حقیقی است. این توضیح را که عرض کردم، تعید را در جایی که اعد در مقام غیر طلب به کار می‌رود به کار نمی‌برند. ولی ما ممکن است بگوییم این تعید به جای اعدی که در مقام انشای طلب و ناشی از طلب حقیقی، انشای طلب ناشی از طلب حقیقی هست بگوییم به کار برده شده. اینها هر سه‌شان از جهت قواعد زبانی به نظر می‌رسد صحیح هستند، مانعی ندارند که اینها به این شکل باشند. ولی حالا ببینیم کدام یک از اینها صحیح است؟ به نظر می‌رسد که، حالا من یک نکته‌ای اینجا عرض بکنم، یک مشکلی داریم برای اینکه وجدانیات خودمان را در لغت بهش مراجعه کنیم اینکه ما خودمان عرب نیستیم، دقیق نمی‌توانیم وجدانیاتمان را بر واژه‌هایی که در زبان عربی به کار برده کاملا تطبیق کنیم. ولی ما مرادفاتش را در فارسی می‌توانیم ملاحظه کنیم و نکتۀ دیگر هم این هست که خیلی وقت‌ها این نکاتی که منشأ می‌شود اینگونه استعمالات شکل بگیرد مربوط به طبیعت انسان و طبیعت زبان است. اینکه ما از یک زبان به زبان دیگر سرایت می‌دهیم چون این نکات نکاتی نیست که برخاسته از یک ویژگی‌های زبان خاص باشد، ویژگی‌های طبیعی زبان است. روی همین جهت وقتی ما تحلیل‌هایی که نسبت به زبان فارسی خودمان می‌کنیم این تحلیل در زبان‌های دیگر هم جاری است. ما در بحثی که اگر مخاطب را ممتثل فرض کنیم و از آن جهت واژۀ تعید را به کار ببریم دیگر فرض عاصی بودن مخاطب را نباید بکنیم. یعنی این دو تا فرض متنافی است، فرض عدم تحقق آن شیء را نباید بکنیم. این روایت که مطرح می‌کند تغتسل، راوی آمده سؤال کرده امام علیه السلام می‌فرماید تغتسل، آیا می‌توانیم ما در ادامه‌اش بگوییم که تغتسل و ان لم تغتسل، آمده سؤال کرده که من مثلا مسست المیت امام علیه السلام می‌فرماید تغتسل، آیا بعد از این این جمله را می‌توانیم بگوییم و ان لم تغتسل عذبتک؟ به نظر می‌رسد که اینجا در سؤال سائل خودش را ممتثل فرض کرده، در مقام این هست که من می‌خواهم امتثال کنم چه کار کنم؟ امام علیه السلام می‌فرماید تغتسل. اینجا یک نوع تناقض صدر و ذیل احساس می‌شود که بگوییم تغتسلی که در جواب سؤال ان مسست المیت امام علیه السلام می‌فرماید تغتسل بگوییم و ان لم تغتسل عذبتک، کأنّ فرض کنیم که غسل تحقق نداشته باشد توی مخاطب عصیان کنی. بنابراین اگر صرفا اغتسل بود، اغتسل را می‌توانیم بگوییم اغتسل و ان لم تغتسل لکان محرما، لعذبتک، حرمت و جهنم و امثال اینها را برایش مترتب کنیم. بنابراین این تغتسل را بگوییم یک تقریبی بیاوریم برای اینکه بگوییم ممتثل بودن مخاطب فرض شده، تغتسل به منزلۀ اغتسل نیست، تغتسل به معنای این هست که توی ممتثل این کار را می‌کنی. این نکته را هم ضمیمه بکنم با توجه به این نکته ان کنت ممتثلا تغتسل هم اشتباه است، ان کنت ممتثلا تغتسل معنایش این هست که ممکن است ممتثل باشی ممکن است ممتثل نباشی. فرض امتثال شده و الا واقعا مفروغ عنه نیست ممتثل بودن مخاطب، در حالی که در تغتسل ممتثل بودن مخاطب مفروغ عنه است، اگر مفروغ عنه نباشد فقط به نحو قضیۀ شرطیه باشد ان کنت ممتثلا تغتسل و ان لم تکن ممتثلا هم می‌شود ما فرض بکنیم. ولی به نظر می‌رسد همیشه اینجور نیست، من استعمالات فارسی را نگاه می‌کردم فکر می‌کنم استعمالات عربی هم همینجور باشد، جورهای مختلف داریم، مثلا من برای شما مثال بزنم، من به پسرم می‌گویم ساعت ۵ بیا دنبال من، یادت نرود نیایی، اینکه می‌گویم ساعت ۵ بیا دنبال من، اگر مفروغ عنه گرفتم که این تحقق پیدا می‌کند، یادت نرود ندارد که، مفروغ گرفتم که می‌آیی. این معنایش این است که می‌آیی یعنی بیا، اگر می‌آیی مفروغ عنه باشد یادت نرود دیگر نباید در کنارش همین یادت نرود را هم فرض کنید. اینکه ما یادت نرود را فرض می‌کنیم معنایش این است که می‌آیی به معنای بیا است. بیا ممکن است فراموشی حاصل بشود و این امر به امتثال نینجامد. یا مثلا گاهی اوقات تأکید می‌کنیم، این تأکیدات در جایی هست که آن شیء ممکن است محقق بشود ممکن است محقق نشود. این نکته را توجه بفرمایید، تأکید گاهی اوقات برای این هست که من بگویم این خبر، اخبار من واقعیت دارد، من خلاف واقع دروغ نمی‌گویم، یعنی به جنبۀ راست‌گو بودن خودم می‌خواهم تأکید کنم. ولی بعضی وقت‌ها آن جنبۀ راستگو بودن و اینها نمی‌خواهم تأکید کنم. تأکید به خاطر این است که آن حادثه حادثه‌ای هست که اختیارش دست من نیست، ممکن است تحقق پیدا کرده باشد ممکن است تحقق پیدا نکرده باشد. مثلا من همین جمله‌ای که گفتم می‌آیی آ، حتما می‌آیی آ، اینکه می‌گویم حتما می‌آیی یعنی حتما بیا، حتما بیا چون کأنّ مفروغ گرفته که ممکن است نیاید ممکن است بیاید، اینکه از آن می‌آیی مسلم بودن آمدن را کأنّ مفروغ عنه نگرفته. اینکه می‌آیی به منزلۀ بیا است در اینجور جملات. چون بیا ممکن است آمدن تحقق پیدا بکند، ممکن است آمدن تحقق پیدا نکند من بعد تأکید می‌کنم که حتما بیا. حتما می‌آیی یعنی حتما بیا. اینکه در اینجور جملات به نظر می‌رسد که می‌آیی به منزلۀ بیا است، البته اینکه مراد استعمالی چی است، آیا این تفاوت می‌آیی و بیا در مرحلۀ مراد استعمالی هم تفاوت دارند یا ندارند ممکن است ما بگوییم می‌آیی ولو به معنای این هست که این آمدن تو تحقق پیدا خواهد کرد، ولی مراد استعمالی من این شکلی است ولی مراد جدی من این هست که می‌خواهم بعث کنم حص کنم تو را در آمدن، و آن مراد استعمالی که هست ممکن است واقعیت نداشته باشد، صرفا مقدمه باشد برای اینکه این مراد تفهیمی که مطلوبیت شیء هست را به مخاطب منتقل کند. آنش حالا یک بحث دیگر است که آن بعث و طلب مفهوم استعمالی کلام هست، یا مراد جدی کلام هست؟ ولی به نظر می‌رسد یک نوع بعثی که ملازم با تحقق مبعوث الیه نیست اینجا وجود دارد. به نظر می‌رسد مثال‌ها فرق دارد. همه یک کاسه نیست، حالا اینجا یک مطلبی را من عرض بکنم آن این است که مرحوم آقای اراکی در مثال بعتُ، اشتریتُ این مطلب را که بعتُ و اشتریتُ مراد استعمالی‌اش در جایی که بعتُ و اشتریت در مقام انشاء قرار می‌گیرد با مواردی که در مقام اخبار صرف هست یکی است، تفاوتش را در داعی و امثال اینها گرفتند. من فکر می‌کنم ممکن است در اصل استعمال همینجور باشد که ایشان می‌گوید البته با آن توضیحی که ما دادیم که نه اینکه بعتُ و اشتریتُ را دال بر صرف رضایت باطنی بدانیم. بعتُ و اشتریتُ را دال بر انشاء تملیک هم بدانیم که آن لازم هست برای اینکه واقعا بعتُ و اشتریتُ تحقق پیدا کند. با آن توضیح تکمیلی که ما نسبت به کلام ایشان هم داریم به نظر می‌رسد نوعا وضع تعیّنی این کلمات همان انشاء بیع است، یعنی لفظ بعتُ و اشتریتُ از جهت وضع تعیینی ولو یک وضع علی القاعده دارد ولی از جهت وضع تعیّنی آدم احساس می‌کند اینها یک وضع پیدا کردند. بعتُ و اشتریتُ دیگر معنایش اصلا اخبار نیست، آدم مستعمل فیه‌اش هم همان معنایی هست که همان انشای طلب هست. به طوری که گاهی اوقات اینها مثلا کلمۀ رحمه الله که در مقام دعا به کار می‌رود به تدریج رحمه الله که در مقام دعا به کار می‌رود وضع ثانویه‌ای پیدا کرده و نکته‌ای که الآن می‌خواهم رویش تأکید کنم این است، این وضع ثانویه منشأ می‌شود که یک سری آثار لغوی خاصی هم پیدا کند، فعل ماضی اگر مکرر نباشد لا سرش نمی‌آید، مگر اینکه در مقام دعا باشد، لا رحمه الله، برای نفی ماضی غیر مکرر با ما به کار می‌رود، ما جاء زیدٌ، لا جاء نمی‌گویند مگر مکرر باشد، لا جاء زیدٌ و لا عمروٌ، در غیر جایی که مکرر باشد لا به کار می‌رود. ولی در جایی که به معنای دعا باشد لا می‌آید به نفرین تبدیلش می‌کند لا سمع الله مثلا.

**شاگرد:** کربلا لا زلت کرب و بلا

**استاد:** کربلا لا زلت کرب و لا و امثال اینها. این لا اینکه از جهت لفظی هم یک احکام خاص خودش را می‌گیرد، این نشانگر این است که وضعش تغییر کرده ولو اصلش هم ما قبول داریم، ممکن است اصلش از این باب باشد که همان صیغۀ ماضی را بیان کرده باشد، ولی در وضع تعینی یک معنای جدیدی پیدا می‌کند این معنای جدید احکام جدید هم پیدا می‌کند. حتی من داشتم فکر می‌کردم ممکن است خیلی از این مواردی را که مرحوم آخوند، یعنی این ادعا مواردی که مرحوم آخوند اینها را از باب داعی می‌گیرد که ما عرض کردیم مراد تفهیمی هست معانی مختلف مثلا انشاء و امثال اینها، اگر کسی ادعا کند که اینها یک نوع وضع تعینی پیدا کردند و یک مشترک لفظی شده خیلی ادعای بی‌ربطی نیست. البته وجدانا من فکر می‌کنم اینجور نیست همین کلام مرحوم آخوند درست است و اصلا مثلا خیلی وقت‌ها آن مراد تفهیمی در سایۀ استعمال اصلی در آن معنای اوّلیه فهمیده می‌شود. مثلا طر الی السماء، اینکه طر الی السماء تمسخر مخاطب هست، تمسخر بودن مخاطب به خاطر این هست که من دارم به یک امر غیر مقدور تحریکش می‌کنم. این تمسخر در صورتی شکل می‌گیرد که آن معنای مستعمل فیه‌اش همان معنای حقیقی‌اش باشد و الا تمسخر شکل نمی‌گیرد. فرض کنید در جایی که من بهش می‌گویم دستور بده دیگر، می‌خواهم مسخره‌اش کنم که تو کسی نیستی که، یک بنده خدایی هست که ادعای سلطنت داشته حالا زندانی‌اش کردند به جنگش رفته در بند قرار داده، دستور بده آزادت کنند، این تمسخر به این هست که واقعا من این جملۀ دستور بده را در معنای دستور بده به کار ببرم. آقا الآن دستور می‌دهند ایشان را آزاد کنند. اینها بعضی وقت‌ها اگر آن معنای اصلی نباشد آن هدفی که ما از به کار بردن این لفظ داریم حاصل نمی‌شود، ولی همیشه اینجور نیست. عرض کردم ما در جملۀ مثلا هندٌ طالقٌ اینکه ما هندٌ طالقٌ را در انشای طلاق به کار ببریم لازم نیست من اخبار بدهم از، اخبار واقعی داده باشم از اینکه هند طالق است، بله در اصل لغت ممکن است همینجور بوده که هندٌ طالقٌ وضع شده است برای اینکه اتحاد هند و طالقٌ را بیان کنیم، اخبار بدهیم از اینکه طلاق برای هند واقع شده و این اخبار را برای اینکه واقعیت داشته باشد معنایش این است که قبل از اینکه واقع نشده سبب دیگری هم نداشته پس همین را من می‌خواهم سبب قرار بدهم برای ایجاد طلاق، ولی لازم نیست اخبار ممکن است اینجور نباشد در اصل لغت هم به این شکل بوده، به تدریج به نحو وضع تعینی لفظ به این معنای جدید استعمال شده، مستعمل فیه‌اش هم تغییر کرده. در مورد صیغۀ امر که در مقام طلب و انشاء و امثال اینها به کار می‌رود من به نظرم وضع تعینی ندارد، ادعای وجدانی است دیگر. کسی هم شاید نگفته باشد وضع تعینی دارد. اینها گاهی اوقات مجازا تغتسل به معنای اغتسل به کار می‌رود آنجا جایی هست که ممتثل بودن مخاطب را مفروغ عنه نگرفتیم، عرض کردم مثال فارسی‌اش را اینکه من به یک نفر می‌گویم که فردا می‌آیی در خانه‌مان با همدیگر کوه می‌رویم، نخوابی نیایی. اینجا یعنی بیا، در مقام امر و طلب است، ولی یک جایی که مفروغ عنه گرفتی آن در جایی که خود مخاطب می‌گوید که مثلا می‌خواهم بروم حرم حضرت معصومه، آمده آدرس بگیرد، می‌گوید از این طرف می‌روی از آن طرف می‌روی از آن طرف می‌روی از این طرف می‌روی، مفروغ عنه گرفته دارم می‌روم، امتثال دارم می‌کنم. اینجا که این ور می‌روی این ور می‌روی این ور می‌روی، اینجا نه یعنی اینکه برو، این ور می‌روی دارد اخبار می‌دهد که شما این کار را محقق می‌کنید، چون مفروغ عنه این هست که در مقام امتثال هست و امتثال خواهد کرد. فرق دارد بین اینکه قرائن بر، مفروغ عنه بودن ممتثل بودن مخاطب وجود داشته باشد یا وجود نداشته باشد. علی ای تقدیر این مطلب که آکد هست کاملا خلاف وجدان است. هیچگونه آکدیتی ندارد. بلکه به یک، تفاوت تغتسل و اغتسل خیلی وقت‌ها در این هست اغتسل کأنّ یک نوع اعمال مولویت هست، اعمال بزرگی هست، اغتسل فرض کرده که ممکن است مخاطب ممتثل باشد، ممکن است ممتثل نباشد. تغتسل یک نوع مؤدبانه تعبیر کردن است، تفاوتش خیلی وقت‌ها این هست که مخاطب را اصلا فرض در آنجاهایی که مراد از تغتسل مفروغ عنه گرفتن، عرض کردم تغتسل هر دو جورش می‌شود، فرض کنید می‌گوییم تجی مثلا غداً و نروح الی جبل لا تنفح، این جملۀ فارسی را به نظر می‌رسد عربی هم کاملا شبیه همین جمله را ما می‌توانیم به کار ببریم این جمله کاملا عرفی هست. جایی که ما مفروغ عنه می‌گیریم که طرف ممتثل است خود همین مفروغ عنه گرفتن یک نوع ادب بر مخاطب هست، کأنّ مخاطب آدم سر به زیری است آدم عاصی‌ای نیست، اینجوری است. یعنی تفاوت‌های

**شاگرد:** می‌خواهیم بگوییم تحمل نداریم که تو ممتثل نباشی، رفتی مثلا مهمونی پرخوری نداریم، به بچه اینجوری می‌گوییم که

**استاد:** پرخوری نداریم با. آن هم هست یعنی گاهی اوقات در مقام این هست که این مطلب خیلی برایم مهم است یعنی آن. احیانا ممکن است آکدیت گاهی اوقات باشد ولی در متعارف مثال‌هایی که آدم در روایات و امثال اینها احساس می‌کند آنکه سائل می‌آید سؤال می‌کند وظیفۀ شرعی‌اش را می‌خواهد بداند امام علیه السلام می‌گوید کسی که وظیفۀ شرعی خودش را می‌خواهد انجام بدهد این کار را می‌کند. نوعا اینجوری است یعنی آن که در بحث‌های ما در مثال‌های روایی و امثال اینها هست، ظاهرش هم این هست که وظیفۀ شرعی الزامی را می‌خواهد سؤال کند. اینها دیگر قرائن موردی است، نمی‌شود خیلی، یعنی ویژگی‌های مورد با مورد خیلی فرق دارد، اینکه سؤال سائل از وظیفۀ الزامی هست یا مطلق وظیفه و آداب دینی را هم می‌خواهد سؤال کند اینها بستگی به نحوۀ سؤال و مقامات و امثال اینها دارد. من فکر می‌کنم اگر ما اغتسل را ظهور در وجوب بگوییم دارد تغتسل را هم ظهور در وجوبش همانجور هست. اینها دیگر خیلی برهان‌بردار نیست، بحث اینکه تغتسل آیا ظهور در وجوب دارد یا ندارد را دوباره بهش خواهیم پرداخت، اجازه بدهید ما تا اینجا بیشتر آن چیزی که مد نظر بود تحلیل مفاد استعمالی کلمات بود که آیا مفاد تغتسل همان اغتسل است مجازا؟ یا مفاد تغتسل همان تغتسل هست با یک مجاز در تقدیر کأنّ که مخاطب تویی که ممتثل هستی تغتسل، مراد این است؟ یا اینکه جزای شرط محذوف است؟ حالا آن هم که مجازا هست به اعتبار، حالا این نکته را هم بگویم مجازا تغتسل را در اغتسل می‌توان به کار برد به اعتبار اینکه مخاطب را ما ممتثل فرض کردیم. وقتی مخاطب ممتثل فرض بشود لازمۀ امر امتثال است. بنابراین ما لفظی که دال بر ملزوم هست در مقام افهام لازم ممکن است انسان به کار ببرد به جهت اینکه این تغتسل لازمۀ امر به ممتثل هست. این هم یک جور دیگر که آن مصحح تجوز چی است. به هر حال ما در مصحح تجوز ممکن هم هست یک موقعی ما بگوییم مصحح تجوز شدت حب هست، شدت حب و شدت اراده هست. این بحث‌هایی که ما تا حالا داشتیم بیشتر این جنبۀ لفظی قضیه بود. اما اینکه حالا با توجه به این نکات آیا دال بر وجوب هست یا دال بر وجوب نیست آن یک نکات اضافه‌ای دارد که این نکات اضافی را بعد از بحث صیغۀ امر ما مطرح خواهیم کرد. این بحث تمام است، بحث خاص دیگری ندارد. دلالت صیغ خبریۀ مستعمل در مقام انشاء بر وجوب را بعد از بحث از دلالت صیغۀ امر بر وجوب یک مکملی دارد که آنجا هم بعدا در موردش صحبت خواهیم کرد. دیگر شنبه همان بحث دلالت صیغۀ بر وجوب را دنبال خواهیم کرد.

یک سری بحث‌هایی اینجا هست در مورد کذب و توریه و امثال اینها، بحث‌های این را اجازه بدهید در فقه بحث بشود اینجا دیگر بحثش را مطرح نکنیم اثر دارد در تحلیل حقیقت اینها. چون مرحوم آخوند مثلا در بحث کنایات دو مطلب را مطرح می‌کند، می‌گوید اینکه مرحوم آخوند می‌فرماید که اینجا یلزم الکذب ایشان می‌گوید ما ممکن است بگوییم که اینجور موارد کذب نیست یا بگوییم کذب محرم نیست. بگوییم کذبی که محرم است قسم خاصی از کذب است. آنها دیگر بحث‌های دیگری هست که کذب مفهومش کجاست، کذب محرم کجاست اصلا در موارد توریه حقیقتا کذب صدق می‌کند نمی‌کند آن بحث‌هایی هست که تفصیل کلامش را بگذارید در فقه دنبال کنیم. البته این بحث‌هایی که ما کردیم و بحث‌های مرحوم آخوند هم در آن بحث فقهی مؤثر هست. بحث فقهی یک مقداری به همین بحث‌هایی که آیا مدار کذب و توریه و فارغ کذب و توریه در مستعمل فیه در مراد تفهیمی غیر استعمالی چی است اینها همه اثر دارد ولی اجازه بدهید دیگر وارد آن بحث‌هایش نشویم چون واقعش این است که تشخیصش یک کم سخت است. می‌گفت یک کسی به من گفتش که چی می‌گویی؟ گفتم من خارج می‌گویم، گفت سابق‌ها کسانی که سطح نمی‌توانستند می‌رفتند خارج می‌گفتند، گفتم آره من هم اتفاقا من سطح خیلی کم درست گفتم از اوّل درس جدی‌ام خارج بوده آره ما حالا سطح اگر باشد مطالبی که در متن هست مجبوری آدم همۀ مطالبش را توضیح بدهد از مصنف دفاع کند. ولی خارج که باشد هر مطلبی که نفهمیدیم رد می‌شویم، حالا ما اینکه کذب و توریه و اینها فارقش و امثال اینها چی است و اینجا حقیقت کذب چی است آیا اینجا تفاوتشان در محرم بودن است یا در اصل کذب بودن است هنوز به نتیجه نرسیدم، این است که این بحث را نمی‌خواهم بکنم یک جهتش هم این است که هنوز خودم هم نمی‌دانم مطلب چی است. این است که حالا چون بحث خیلی دارد طول می‌کشد گفتم فعلا بگذارم کنار یک موقعی در بحث همچین بحثی خواستیم بکنیم آنجا دیگر مجبوریم این را فکر کنیم ببینیم به یک نتیجه‌ای مثلا برسیم.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد